

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال پانزدهم، شماره ۵۳، بهار ۱۳۸۴

زمینه‌های سیاسی - اجتماعی قتل عمر

دکتر محمد رضا رحمتی*

چکیده

خلیفه عمر به سال ۲۳ هـ (۶۴۴ م) کشته شد و عثمان جانشین وی گردید. دلیل اصلی این رویداد ناخشنودی برخی بزرگان عرب از برنامه‌های اقتصادی خلیفه دوم بوده است. مطالعات انجام شده در این باره، به ویژه به زبان پارسی بسیار اندک است. برای روشن شدن این رویداد، سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی عمر، به ویژه در مورد زمین، وصیت‌نامه وی، بهبود جایگاه اقتصادی اشراف پس از قتل خلیفه و حدس و گمان‌ها درباره این قتل باید بررسی گردد.

کلید واژه‌ها: فتوح، اشراف، زمین، خراج، طبیعت سواد، وصیت‌نامه عمر، شورای شش نفره، وابستگی‌های قبیله‌ای.

آغاز سخن

منافع مادی اریستوکرات‌های قریش آنان را به دشمنی با پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان برمی‌انگیخت. اریستوکرات‌های یاد شده تنها هنگامی اسلام آوردند که دیگر در برابر پیامبر (ص) کاری از دستشان بر نمی‌آمد. پیداست که چنین مسلمانانی همواره در اندیشه فرصت‌های مادی به سر می‌بردند. فتوح ثروت‌های کلانی را به دست مسلمانان رساند و چنین فرصت‌هایی فراهم آمد.

ولی پای‌بندی نسبی خلیفه عمر به ارزش‌های اسلامی، اریستوکرات‌ها را از بهره‌برداری از آن فرصت‌ها بازداشت. این کردار خلیفه، افزون بر تعیین فرجام وی، در به خلافت رسیدن عثمان نیز تأثیر داشت. در آغاز این نوشتار، بهبود جایگاه اشراف در آغاز فتوح بررسی می‌شود.

برتری اریستوکرات‌های عرب

عمر اهدافی بزرگ داشت و در اندیشه نبرد با ایران و روم بود. برای دستیابی به چنین اهدافی، به مردان داهی و کارآرموده که از جایگاه نیرومند قبیله‌ای نیز برخوردار باشند، نیاز بود. (Shaban, 1994, 30) چنین مردانی هم تنها در میان خاندان‌های کهن و اریستوکرات قریش و هم‌پیمانان قدیم آنان یعنی ثقفیان طائف یافت می‌شدند. (Hodgson, 1974, 209) در این راستا، برای نمونه، فرماندهی سپاهی که می‌بایست برای جنگ با ابران گسیل می‌شد، به سعدبن ابی وقاص از بنو زهره واگذار گردید. سپاه سعد کم‌شمار و دو هزار نفر بود. (طبری، ۲-۱۸۸۱، ۲۲۱۶، ۲۲۰۲، ۲۲۱۵) درحالی‌که به نوشته مورخان، ارتش ایران در آن هنگام، دست کم شصت هزار نیروی آماده برای کارزار داشت. (ابن خلدون، ۱۹۸۸، ۶-۲۹۱)

از دیگر سوی، راه رسیدن سپاه مدینه به مرزهای شاهنشاهی، از عربستان میانی و شرقی می‌گذشت. (طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱۵-۲۲۱۶ و ۲۲۰۲، ۱/۲۲۲۱) ناگفته نماند که در گذشته‌ای نه‌چندان دور، شورش قبایل عرب این نواحی، به‌ویژه بنوحینه در یمامه، از سوی نیروهای مدینه، به سختی سرکوب شده بود. (بلاذری، ۱۹۸۳، ۱۰۷؛ طبری، ۱۹۸۹، ۳/۲۵۳) بدین روی، آن قبایل می‌توانستند، هنگام گذار سپاه سعد از سرزمینشان، برای آن در دسر بیافرینند.

افزون بر این، اعراب یاد شده با ایرانیان روابط گسترده و دیرینه داشتند. (الاصفهانی، ۱۹۶۱، ۱۱۵؛ ابوالفرج الاصفهانی ۱۲۸۵هـ؛ ۷۸؛ تقی‌زاده، ۱۰؛ جواد علی، ۱۹۷۰، ۵۱۵) هم از این روی، آنان می‌توانستند، هنگام نبرد سپاه مدینه با ایرانیان، از پشت به آن حمله نموده، به نفع متحد ایرانی خود پا به میدان نهند و انتقام شکست خود را نیز بستانند. ولی، از آن‌جا که سعد با آن قبایل دوستی دیرینه داشت و در میان آنان از نفوذ بسیار برخوردار بود، (طبری، ۲-۱۸۸۱، ۲۲۱۵-۲۲۱۶، ۲۲۰۲، ۱/۲۲۲۱) آنان نه تنها برای او در دسر نیافریندند، بلکه با در اختیار نهادن هفت هزار نیروی

کارآموده، سپاه وی را تقویت نیز نمودند. (بلاذری، ۱۹۸۳، ۲۵۷-۲۶۰؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۲۲۲۲) بدین‌سان، فرماندهی سعد افزون بر پیش‌گیری از در‌دسر آفرینی قبايل عربستان مابنی و سرقی، آنان را در پیروزی قادسبه نیز نقش آفرین ساخت.

فتح سرزمین‌های ثروتمندی در ایران و بیزانس، بیابانگردان عرب بسیاری را به سوی آن سرزمین‌ها رهسپار ساخت. تقسیم ثروت در سرزمین‌های نادر شده، زمینه تنش‌های سخت قبیله‌ای را، به ویژه در میان امرایی که اصل سوری یا عراقی نداشتند، پدید آورد. (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۲۷؛ یعقوبی، ۲-۱۵۱؛ سعودی، ۱۳۸۵، ۲/۲۳۲) مهار این تنش‌ها تنها از دست مردانی بر می‌آمد که توان اداره و پیش‌بینی مسائل اقتصادی سرزمین‌های فتح شده را داشتند. سرزمین‌هایی که تا گذشته‌ای نزدیک در حوزه تمدن‌های باستانی بزرگ جای داشتند. چنین مردانی هم، همان‌گونه که گذشت، تنها در میان خاندان‌های کهن اریستوکرات یافت می‌شدند. مردانی مانند خالد بن ولید، سعد بن ابی وقاص، مغیره بن شعبه و دیگران. ولی، اینان از پیشینه نیک اسلامی برخوردار نبوده و درباره میزان پایبندی‌شان به اسلام نیز تردید بود. به هر روی، عمر به ناچار، اداره سرزمین‌های یاد شده را هم به چنین مردانی سپرد. (طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۶۴۵؛ بلاذری، ۱۹۸۳، ۲۷۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

عطای کمتر اشراف

فتوح ثروت‌های کلانی را به دست اعراب رساند. (ماوردی، بی‌تا، ۱۹۱؛ طبری، ۱۴۰۹، ۱۶۳، ۴/۱۶۲) این پدیده، ساختار اجتماعی را دگرگون ساخت و کوچ‌های گسترده قبیله‌ای را به دنبال آورد. بیابانگردان عرب بسیاری، بادیه را رها ساخته و برای بهره‌مند شدن از این ثروت‌ها به مدینه روی آوردند. (همان، ۴/۱۷۱) دیری نگذشت که اشرافیتی نامولد که به نوعی سربار دولت بود، پدید آمد. اشرافیت یاد شده با اریستوکرات‌های اروپای قرون وسطی همانند می‌نمود. (بیضون، ۱۹۸۳، ۱۴۷) این روند دورنمای بسیار خطرناکی داشت. از عثمان نقل شده که گفته بود چنین ثروت کلانی، گسترش نابرابری در جامعه را در پی خواهد داشت. (طبری، ۱۴۰۹، ۴/۲۳) عمر نیز

در این باره اظهار نگرانی نمود و گفت: «خداوند چنین ثروتی را به هیچ قومی نمی‌بخشد، مگر آن‌که میان آن قوم اختلاف و دشمنی پدید آید.» (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۵۱)

خلیفه عمر بر آن شد تا با برپایی یک دیوان، ثروت یاد شده را میان مسلمانان تقسیم کند. (بلاذری، ۱۹۵۹، ۵۴۹-۵۵۰/۳؛ ابویوسف، ۱۳۰۲، ۴۴؛ طبری، ۱۴۰۹، ۱۶۳-۱۶۲/۴؛ ماوردی، ۱۹۲) در این راستا، بیشترین سهم از آن خویشاوندان پیامبر اسلام (ص) و بازماندگان آن حضرت شد. (بلاذری، ۱۹۵۹، ۵۵۰-۵۵۲/۳؛ ماوردی، ۱۹۲-۱۹۳) عطای دیگر مسلمانان نیز، بر پایه پیشینه اسلامی‌شان تعیین گردید. (طبری، ۱۴۰۹، ۱۶۳-۱۶۲/۴؛ ماوردی، بی‌تا، ۱۹۸-۱۹۷) بدین روی، بسیاری از اشراف عرب سهم کمتری یافتند. زیرا آنان تا جایی که توانسته بودند، با پیامبر اسلام (ص) دشمنی نموده و هنگامی که دیگر کاری از دستشان ساخته نبود، اسلام آورده بودند. عمر درباره عطای کمتر اینان و دیدگاه اشراف ستیزانه خود چنین گفت:

«هرگز کسانی را که همراه پیامبر خدا جنگیدند با آنانی که رو در روی آن حضرت به نبرد پرداختند، یکسان نخواهم شمرد.» (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۴۶)

این درحالی بود که اشراف یاد شده، افزون بر خواستن سهم بیشتر از دیوان، در اندیشه بهره‌برداری از دیگر فرصت‌های زرین اقتصادی نیز بودند. با آغاز فتوح، اعراب به زمین‌های بسیاری به ویژه در عراق دست یافته بودند. بخش پهناوری از زمین‌های سواد که مسلمانان آن‌ها را صوافی خواندند، (همان، ۵۷) در گذشته، از آن پادشاه ایران و درباریان وی بود. این زمین‌ها ارزش ویژه داشت. اشراف عرب خواستار تقسیم زمین‌ها به نفع خود بودند. (همان، ۲۷؛ یعقوبی، ۱۵۱-۲/۱۵۰؛ مسعودی، ۱۳۸۵، ۲/۲۳۲) ولی عمر از انجام چنین کاری سرباز زد.

تقسیم نشدن زمین‌های سواد

۱- عوامل سیاسی - اقتصادی

تقسیم نشدن زمین‌های سواد، افزون بر عوامل سیاسی و اجتماعی، دلایل اقتصادی نیز داشت: عمر می‌خواست که فاتحان یک جامعه نظامی تشکیل داده و تنها به نبرد پردازند. (یعقوبی، ۱۵۲-۲/۱۵۰؛ ابن رجب الحنبلی، ۲۹) زمین‌دار شدن اعراب، آنان را از کار اصلیشان جنگ باز می‌داشت.

(ابویوسف، ۱۳۰۲، ۲۹) افزون بر این، واگذاری زمین‌های سواد، بسیاری از مردم حجاز را با انگیزه زمین‌دار شدن، به مهاجرت به سوی عراق برمی‌انگیخت و جمعیت حجاز کاستی می‌یافت. عمر از این رویداد نگران بود. (همانجا)

از دیگر سوی، فاتحان نزد مردم سواد، ارتش‌رهایی‌بخش به‌شمار می‌رفتند. پس از فتح آن سرزمین، شماری از بزرگان آن نزد عمر آمده و گفته بودند که ایرانیان بر آنان ستم روا می‌داشته و بدین روی از آمدن مسلمانان خشنودند. (ابن آدم القریشی، ۱۳۴۷، ۵۰؛ ابن رجب حنبلی، ۱۰) تقسیم زمین‌ها به ستانده شدن آن از مردم بومی می‌انجامید. و از آن‌جا که جمعیت بومی سواد بر شمار فاتحان آن فزونی بسیار داشت، این ستانده شدن زمین، تنش‌های اجتماعی سختی را در میان مردم بومی پدید می‌آورد. (ابن آدم القریشی، ۱۳۴۷، ۵۰ و پس از آن) درحالی‌که عمر از آزار رسیدن به آن مردم رویگردان بود. (همانجا) همچنین اعراب از کشاورزی آگاهی اندک داشته و واگذاری زمین‌های سواد به آنان، به کشاورزی آن سامان آسیب می‌رساند. (ابویوسف، ۱۳۰۷، ۳۰، ۲۹)

تقسیم زمین‌ها، دشواری‌های مالی سختی هم برای دستگاه خلافت در پی داشت؛ خلافت به درآمد زمین‌های سواد وابسته بود. از آن درآمد برای کمک مالی به خانواده‌های بی‌سرپرست و مستمندان بهره‌برداری می‌شد. مهم‌تر آن‌که، پرداخت‌ها به جنگجویان پادگان شهرها از همان درآمد بود و عمر در این‌باره با صحابی سخن گفته بود. (همان) به باور خلیفه، با تقسیم زمین‌های سواد، زمین یا درآمدی برای جنگجویان یا مهاجران آتی نمی‌ماند. (ابوعبید، ۱۹۶۲، ۸۳، ۸۱؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۴۱۸؛ ابویوسف، ۱۳۰۲، ۲۶) همچنین، بازماندن دستگاه خلافت از درآمد زمین‌ها بدان معنا بود که مسلمانان در آینده و هنگام فتح سرزمین‌های کم‌درآمدتر، بهره‌ای نبرده و تنها می‌بایست هزینه جنگ را می‌پرداختند. (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۲۷) بدین روی، درآمد زمین‌های سواد پشتوانه خوبی برای ادامه فتوح نیز بود.

بر پایه آنچه که گذشت، تقسیم زمین‌ها، افزون بر تنش‌های اجتماعی، دشواری‌های سیاسی - نظامی و اقتصادی نیز به دنبال داشت. ناگفته نماند که عمر، اندکی پیش از مرگ خود، هنگام توصیه درباره امصارنشینان، درباره این مشکلات سخن گفته بود. (ابن آدم القریشی، ۱۳۴۷، ۱۷۱)

۲- طبیعت سواد

طبیعت سواد نیز کار تقسیم زمین را دشوار و نابخردانه می‌نمود:

بر پایه نظریه «وولی»^۱ بستر فرات از دشت پیرامون آن مرتفع‌تر بوده، از این رو، امکان آبیاری در طول سال و برداشت دست کم، دوبار محصول در سال، در بین‌النهرین وجود داشته است. آبرسانی به کشتزارها، به کندن کانال‌های آبیاری بسیار نیاز داشت و از آنجا که بستر رود مرتفع بود، کانال‌ها می‌بایست گود کنده می‌شدند. کانال اصلی، نزدیک به ۲۳ متر پهنا داشت و رشته کانال‌های فرعی دیگری نیز کنده و از آن منشعب می‌شد. برای زهکشی نیز، به کندن کانال‌های بسیار نیاز رد. (Covensky, 1966, 15) با به کارگیری این شیوه‌ها، افزون بر مهار طغیان‌های ویرانگر، از آب بهره‌برداری بهینه می‌شد. ولی کندن کانال‌ها، لایروبی و کارآمد نگاه‌داشتن آن‌ها به کار همگانی سخت، پیوسته و هماهنگ نیاز داشت. در این راستا، بین‌النهرین در سده‌دم تاریخ خود به واحدهای کشاورزی - آبیاری جداگانه بخش‌بندی شد. (Ibid) بر پایه آنچه گذشت، کشاورزی سواد بر یک نظام آبیاری سنتی و پیچیده استوار بود. در آن نظام، آب می‌بایست به گونه‌ی برابری میان گروه‌های کار کشاورزی تقسیم می‌گردید. (ابوعبید، ۱۹۶۲، ۸۱) ناگفته پیداست که چنین نظامی با ساختار قبیله‌ای عرب که نزاع‌های فردی یک ویژگی برجسته آن بود، ناسازگار می‌نمود. نه نوشته ابوعبید، عمر نیز این را می‌دانست و هنگامی که فاتحان سواد از وی خواستند تا زمین‌های آن‌جا را میان آنان تقسیم کند، درخواست آنان را نپذیرفت و اظهار داشت که تقسیم زمین به اختلاف میان آنان بر سر آب خواهد انجامید. (همانجا) خلیفه همچنین نمی‌خواست که بیابانگردان با حملات بی‌هدف خود به کشتزارهای سواد، به کشاورزی آن سامان آسیب برسانند. (ابن رجب الحنبلی، ۶۸-۷۵) هنگامی نیز که برخی با نمونه ساختن تقسیم زمین‌های خیبر از سوی پیامبر اسلام (ص)، عمر را برای تقسیم زمین‌های سواد زیر فشار نهادند، وی بر تصمیم خود ابرام نمود و از اختلاف میان طبیعت زمین در حجاز و بین‌النهرین و ناهمانند بودن نظام کشاورزی آن دو سرزمین یاد کرد. (ابن حزم الاندلسی، ۲۱۳؛ ابن آدم القریشی، ۱۳۴۷، ۲۰؛ ابن رجب الحنبلی، ۱۱)

۳- دیگر عوامل

عمر در این باره، اهداف دیگری نیز داشت؛ وی با تقسیم نکردن زمین‌ها خواهان آن بود که فاتحان در پادگان شهرهای نوساخته، جدا از مردم بومی بزنند تا اصالت عربی‌شان دست نخورده بماند. افزون بر این، قبایل گوناگون عرب در پادگان شهرها همزیستی با یکدیگر را فرا گرفته و عصبیت‌های قبیله‌ای میان آنان کاستی می‌یافت. (ابن آدم القریشی، ۱۳۴۷، ۲۶ و ۲۰ و صفات بعدی؛ یعقوبی، ۱۵۲-۲/۱۵۰) در این میان، پادگان شهر کوفه از جایگاه ویژه معنوی نیز برخوردار بود.

در این جا باید دانست که شهر به عنوان یک واحد سیاسی یا اجتماعی نزد اعراب عربستان شمالی و میانی مفهومی بیگانه بود. در شهرهای بزرگی مانند مکه و یثرب نیز، قبایل واحدهای سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رفتند نه شهرها. (Jafari, 1989, 10) بدان معنی که یک شهر عربی مجموعه‌ای قبیله‌ای بود و ساختار اجتماعی همگونی داشت. ولی در کوفه قبایل ناهمگون بسیاری گرد آمده بودند (یاقوت، ۱۹۰۰، ۴/۳۲۳؛ طبری، ۲-۱۸۸۲، ۱/۲۴۹۵) و برای نخستین بار در میان اعراب یک جامعه شهری پدید آمده بود که در آن هیچ قوم یا قبیله‌ای برتری نداشت. بدین روی، عمر امیدوار گردید تا برای نخستین بار در شهر کوفه ارزش‌های اسلامی را جایگزین برتری قبیله‌ای نماید و این کار را به دیگر سرزمین‌های اسلامی نیز گسترش دهد. ماندگار بودن حدود ۳۷۰ تن از صحابی برجسته پیامبر اسلام (ص) در کوفه، بر این امیدواری خلیفه می‌افزود. صحابی برجسته‌ای چون عبدالله بن مسعود، سلمان فارسی، عمار یاسر، حذیفه بن یمان، براء بن عازب، زید بن ارقم و ابوموسی اشعری در کوفه می‌زیستند. هم‌ا زین روی، عمر به کوفه و مردم آن علاقه بسیار داشت و آن شهر را برج اسلام و مردمش را سرور مسلمانان می‌خواند. (ابن سعد، ۱۹۵۷، ۷ و ۶ و پس از آن) وی درباره کوفیان چنین گفت:

«آنان نیزه خدا، اندوخته ایمان و جمجمه اعرابند که مرزهای اسلام را پاس داشته و دیگر

اعراب را نیرو می‌بخشند.» (همانجا)

به هر روی، در سال‌های پایانی زندگانی عمر، در مدینه دو جناح پدیدار گشته بود. جناح اکثریت معیشتی متوسط یا پایین داشت و در آن هنگام جایگاه اقتصادی و اجتماعی آن به گونه‌ای چشمگیر بهبود یافته بود. اکثریت یاد شده به ارزش‌های اسلامی پای‌بند و به رهبری علی (ع)،

عثمان و طلحه پشتیبان سیاست خلیفه در تقسیم نکردن زمین بود. (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۳۵، ۲۷؛ یعقوبی، ۱۵۲-۲/۱۵۱؛ مسعودی، ۱۳۸۵، ۱/۲۳۲) دیگر جناح بر ساخته از زدوبندهای اشرافی (بیضون، ۱۹۷۹، ۱۵؛ همو، ۱۹۸۳، ۱۴۷) و به رهبری عبدالرحمن بن عوف، بزرگ بازرگان قریشی، خواهان تقسیم زمین‌ها بود. (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۳۵، ۲۷؛ یعقوبی، ۲-۲/۱۵۱؛ مسعودی، ۱۳۸۵، ۲/۲۳۲)

سرانجام عمر بر آن شد تا زمین‌های سواد را در دست کارکنان پیشین آن باقی گزارد (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۲۵) و آنان تنها مالیاتی به نام خراج پردازند. (ابوعبید، ۱۹۶۲، ۸۳) بدین‌سان، از تنش‌های اجتماعی در سواد و آسیب دیدن کشاورزی آن سامان پیش‌گیری می‌شد و دولت خلافت برای برآورده ساختن نیازهای اقتصادی خود، پشتوانه مالی نیرومندی می‌یافت. (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۲۷) زمین خراج حکم مال الاجاره را داشت. (ابوعبید، ۱۹۶۲، ۸۳) بدین روی، اسلام آوردن دارنده آن، خراج را بر او نمی‌بخشود (همانجا) و وی تنها با رها کردن زمین، از پرداخت چنین مالیاتی معاف می‌گردید. (بنی آدم القریشی، ۱۳۴۷، ۷) پس، مالکیت زمین‌های خراج، برخلاف بهره‌برداری از آن، قابل انتقال نبود. (ماوردی، ۳۰۳) هم از این روی، فاتحان برای ادامه فتوح، از یک پشتوانه اقتصادی نیرومند و پایدار نیز برخوردار می‌شدند.

در راستای آنچه که گذشت، عمر با فرستادن نامه‌ای به سعد بن وقاص، که خود از برجستگان جناح خواهان تقسیم زمین بود، از او خواست تا به زمین و آب‌های سواد کاری نداشته باشد و آن‌ها را همچنان در دست کارکنان پیشین آن باقی گذارد. (ابویوسف، ۱۳۰۲، ۲۶) خلیفه گام فراتر نیز نهاد و برای بازداشتن اشراف از سوء استفاده و بهره‌برداری از فرصت‌های به دست آمده، برکناری آنان از مناصب برجسته را آغاز کرد. برای نمونه، خالد بن ولید، پس از نبرد اجنادین و سعد بن ابی وقاص، پس از قادسیه از مقام فرماندهی برکنار شدند. (یعقوبی، ۱۵۵، ۱۴۰، ۲/۱۳۹)

وصیت‌نامه عمر و ضمانت اجرای آن

بر پایه آنچه که گذشت، اریستوکرات‌های عرب تنها چاره را از میان بردن عمر دانستند. از آنجا که خلیفه مردی بسیار مقتدر بود، این کار می‌بایست به گونه‌ای انجام می‌شد که با نبود وی

احتمال بحران ناشی از خلاء رهبری، حتی الامکان کاهش یافته (بیضون، ۱۹۸۳، ۱۴۷، ۱۴۶) و اوضاع نیز آن گونه که اشراف می‌خواستند سامان می‌یافت. مهیا شدن وصیت‌نامه‌ای ویژه از سوی عمر و ضمانت اجرای آن پس از او، دست‌یابی به این خواسته‌ها را میسر می‌نمود.

عمر با شش ضربه کاری خنجری دو سر به دست ابولؤلؤ فیروز به سال ۲۳ هـ (۶۴۴ م) از پای درآمد. (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۳۷، ۲۴؛ ابن الاثیر، ۱۳۳۴، ۴/۷۶؛ همو، ۱۹۶۵، ۳/۵۰؛ طبری، ۱۴۰۹، ۵/۱۲) ابولؤلؤ غلام ایرانی مغیره بن شعبه، (ابن عبدالبر، بی‌تا، ۱۱۱۵) یکی از بزرگان عربی بود که سیاست‌های عمر به زیان آنان می‌انجامید. وصیت‌نامه‌ای ویژه برای تعیین جانشینی خلیفه محضربه تأیید او رسید. (قلقشندی، ۱۹۱۳، ۴/۴۱؛ بیضون، ۱۹۷۸، ۲۹) طبق وصیت‌نامه، شورایی شش نفره می‌بایست خلیفه تازه را از میان اعضای خود برمی‌گزید. آن شش عبارت بودند از: علی (ع)، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه و زبیر. (مسعودی، ۱۸۹۴، ۲۹۰؛ ذهبی، ۱۳۶۷، ۲/۷۴؛ ابن عبدربه، ۱۹۵۳، ۴/۲۷۵؛ ابن سعد، ۱۹۵۷، ۶۱ و ۳/۳۳۱؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۹۵۹، ۱۸۵، ۱/۱۶۳) ریاست شورا از آن عبدالرحمان بن عوف بود (همان، ۱۹۱؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۱۹؛ طبری، ۱۸۸۱-۲، ۱/۲۷۸۰؛ ابن عبدربه، ۱۹۵۳، ۴/۲۷۶) و عبدالله بن عمر نیز نقش مشاور آن را داشت و از حق نامزدی و رأی برخوردار نبود. (مسعودی، ۱۸۹۴، ۲۹۰؛ ذهبی، ۱۳۶۷، ۲/۷۴؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۹۵۹، ۱۸۵، ۱/۱۶۳؛ ابن سعد، ۱۹۵۷، ۳/۶۱؛ ابن عبدربه، ۴/۲۷۵) برخی نکات وصیت‌نامه عبارتند از:

۱. اعضای شورا باید خلیفه تازه را با رأی اکثریت، از میان خود برگزینند.
۲. اگر دو نامزد رأی برابر آوردند، خلافت از آن کسی است که عبدالرحمن خواستار خلافت اوست.
۳. اگر عضوی از شورا از شرکت در آن خودداری کند، بی‌درنگ سر از تنش جدا شود.
۴. اگر اقلیتی یک یا دو نفره از پذیرش خلافت نامزد اکثریت خودداری ورزد، اقلیت یاد شده را نیز بی‌درنگ گردن بزنند.

۵. و سرانجام آن‌که، اگر اعضای شورا به دو گروه برابر تقسیم گردند و گروهی که عبدالرحمن در آن نیست، از پذیرش خلافت نامزد دیگر گروه سرباز زند، سر هر سه مرد سرباز زنده از فرمان را از تن جدا کنند. (ابن عبدالبر، ۹-۴/۱۶۹۷؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۳۲۵، ۳/۴۱۴)

پیداست که چنین وصیت‌نامه‌ای با نبود خلیفه‌ای مقتدر چون عمر، ضمانت اجرایی چندانی نداشت. بدین روی، عمر پیش از مرگ خود، ابوطلحه انصاری، یکی از بزرگان خزرج را خواست و با دادن وصیت‌نامه به او از وی خواست که با پنجاه تن از خزرگیان مورد اعتماد خود، شمشیر به دست بر درب شورا ایستاده و بر اجرای مفاد وصیت‌نامه نظارت کند. (ابن سعد، ۱۹۵۷، ۳/۳۴۱؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۱۸؛ یعقوبی، ۱/۱۶۰؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۷۹) برای آن‌که بدانیم چرا داده شدن وصیت‌نامه به ابوطلحه، اجرای مفاد آن را تضمین می‌نمود، باید چندسالی به گذشته باز گردیم:

هنگامی که پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، خزرگیان در سقیفه داعیه رهبری نمودند، (ابن عبدالبر، بی‌تا، ۲/۵۹۴) با ائتلاف نیرومندی از سوی مهاجرین و رقیبان دیرین خود، اوس روبه‌رو گشتند. (همان، ۱/۹۲ و صفحات بعدی؛ یعقوبی، ۲/۱۲۴) خزرج به زودی دریافت که افزون بر بازماندن از مقام خلافت، شانس خود در دولت آینده مدینه را هم از دست داده است. قبیله یاد شده برای جبران اشتباه خود که همانا داعیه رهبری بود، تلاش را از همان سقیفه آغاز کرد و همه اعضای آن با نامزد ائتلاف رقیب بیعت نمودند. آنان برای جلب نظر ائتلاف حاکم، حاضر به انجام هرگونه خوش خدمتی بودند. بدین روی، مفاد وصیت‌نامه عمر پس از مرگ وی، از سوی ابوطلحه انصاری با قاطعیت اجرا می‌شد. (Jafari, 1989. 48, 68-69)

اهداف وصیت‌نامه

به یاد داشته باشیم که یکی از اهداف وصیت‌نامه، پیتس‌گیری از بحران برآمده از خلأ رهبری بود. از آن‌جا که شش عضو شورا، برجسته‌ترین چهره‌های جامعه اسلامی به شمار می‌رفتند، پیداست که خلیفه تازه می‌بایست یکی از آنان می‌بود. این بدان معنی نیز هست که اگر در میان آن شش نفر، چند نفر مدعی خلافت پدید می‌آمد، جامعه نوپای اسلامی دچار تشتت می‌گردید. عمر

هم پیش از پایان زندگی خود، به این نکته پرداخته بود. (ابن سعد، ۱۹۵۷، ۳/۳۴۴ و پس از آن؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۱۹۵۹، ۱۸ و ۵/۱۶؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۷۸؛ ابن عبدربه، ۱۹۵۳، ۴/۲۷۵) ولی اگر شش نفر یاد شده درباره خلافت یکی از میان خود به توافق می‌رسیدند، از چنین تشتتی پیش‌گیری می‌شد. و همان‌گونه که گذشت، مفاد وصیت‌نامه، راه دست‌یابی به توافق را هموار نموده بود. اما هدف عمده‌ای که در پس وصیت‌نامه نهان بود، پیش‌گیری از به خلافت رسیدن امام علی (ع) بود.

پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، علی (ع) همواره، خلافت را از آن خود می‌دانست. (منقری، ۱۳۶۵، ۸۷) اکنون پس از کشته شدن عمر و از آن‌جا که چهره‌های برجسته‌ای چون ابوبکر و ابو عبیده جراح، پیشتر در گذشته بودند، امکان به خلافت رسیدن امام علی (ع) بیش از پیش افزایش یافته بود. نیرومندترین رقیب آن حضرت، عثمان، دیگر عضو شورا بود. (ابن قتیبه الدینوری، ۱۹۶۶، ۲۹؛ ابن عبدالبر، ۳/۳۸۱) دو رقیب از سوی خاندان‌های خود، هاشم و امیه پشتیبانی می‌شدند. بر پایه آنچه که گذشت، نادیده انگاشتن داعیه آن حضرت دیگر همچون گذشته آسان نمی‌نمود. با این همه، اریستوکراسی قریش، سخت در اندیشه باز داشتن حضرتش از رسیدن به مقام خلافت بود. (Jafari, 1989, 73) در این باره، باید به بررسی رویکردهای دیگر اعضای شورا و مفاد وصیت‌نامه پرداخت.

عبدالرحمن از خاندان زهره و عثمان از بنو امیه بود. (مسعودی، ۱۳۸۵، ۲/۳۳۲ و پسر از آن) آن دو خاندان اریستوکرات، از روزگاران پیش از اسلام با یکدیگر پیوندهای نزدیک داشتند و عبدالرحمان شوهر خواهر عثمان بود. سعد وقاص، دیگر عضو شورا نیز از خاندان زهره و از بنی اعمام آن به شمار می‌رفت. (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۵۹، ۱/۱۹۱؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۱۹؛ ابن عبدربه، ۱۹۵۳، ۴/۲۷۵؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۸۰) خاندان‌های زهره و امیه با بنو هاشم که علی (ع) بدان وابسته بود، میانه خوبی نداشتند. افزون بر این، سعد با علی (ع) دشمنی شخصی نیز داشت. (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۵۹، ۱/۱۶۶) بدین سان، نیمی از اعضای شورا، یعنی عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص خواستار خلافت عثمان بودند. بدین روی، اگر طلحه و زبیر هم با خلافت علی (ع) موافقت می‌کردند، حضرت به آن مقام دست نمی‌یافت. (بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۱۹؛

ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۱؛ ابن عبدربه، ۴/۲۷۵) زیرا، همان گونه که گذشت، ریاست شورا به عبدالرحمن بن عوف سپرده شده بود و بر پایه یکی از بندهای وصیت‌نامه اگر آرای دو نامزد برابر می‌شد، خلافت از آن نامزدی بود که عبدالرحمن او را تایید می‌کرد. (ابن عبدالبر، بی تا، ۹-۱۶۹۷/۴؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۳۲۵، ۳/۴۱۴) برپایه آنچه که گذشت، ترکیب شورا و مفاد وصیت‌نامه به گونه‌ای بود که بی آن که نام دو رقیب برده شود، عثمان به خلافت برسد.

ناگفته پیداست که شرکت علی (ع) در چنین شورایی خردمندانه نمی‌نمود. عباس بن عبدالمطلب بزرگ خاندان هاشم نیز از آن حضرت خواست تا با حضور نیافتن در شورا، آزادی عمل خود را حفظ نماید. (بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۱۹؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۸۰؛ ابن عبدربه، ۱۹۵۳، ۴/۲۷۵) اگر علی (ع) در شورا حضور نمی‌یافت، در آینده می‌توانست با مصوبه آن مخالفت نموده و برای احقاق خلافت خویش تلاش کند. (طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۷۹؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۱۶؛ ابن سعد، ۶۲، ۳/۳۳۹) و این یکی از نگرانی‌های بزرگ اریستوکرات‌های قریش بود. بدین روی، یکی از بندهای وصیت‌نامه اشعار می‌داشت که اگر عضوی از شورا از شرکت در آن خودداری کند، بی‌درنگ کشته شود. (ابن عبدالبر، ۹-۴/۶۹۷؛ ابن حجر العسقلانی، ۳/۴۱۴؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۲۱؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۷۹) هم از این روی، علی (ع) ناچار به شرکت در شورایی شد که می‌بایست حق حضرتش را پایمال کند. درباره آنچه که گذشت، خود آن حضرت نیز سخن بسیار گفته است. (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹، ۱/۱۶۶؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۱۹؛ طبری، ۲-۱۸۸۱)

به هر روی، سه روز پس از برگزاری شورا، بامدادان، هنگام نماز صبح، عبدالرحمن خلافت را در آغاز با دو شرط، به علی (ع) پیشنهاد کرد. شرط نخست آن که آن حضرت طبق کتاب و سنت رسول (ص) عمل کند. علی (ع) این شرط را پذیرفت. (بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۲۲؛ یعقوبی، ۱/۱۶۲؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۹۳؛ ابن عبدربه، ۱۹۵۹، ۴/۲۷۹) ولی شرط دوم چیزی بود که عقلا می‌دانستند فرزند ابوطالب هیچگاه آن را نخواهد پذیرفت. (Shaban, 1994, 1/62) شرط آن بود که خلیفه تازه باید از رویه شیخین پیروی نماید. (ابن ابی الحدید، ۱۹۴، ۱/۱۸۸؛ ابن عبدربه، ۱۹۵۳، ۴/۲۷۹؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۹۳) از آنجا که علی (ع) از تغییرات شگرف جامعه اسلامی نیک آگاه بود، به‌خوبی می‌دانست که ادامه رویه ابوبکر و عمر، زان پس بسیار دشوار و چه‌بسا ناممکن

است. (Shaban, 1994, 1/62) بدین روی. حضرتش از پذیرش دومین شرط خودداری نمود و فرمود که درباره هر آنچه کتاب و سنت راهکاری روشن ارائه ننماید، بر وفق مقتضیات، به اجتهاد خود عمل خواهد کرد. (بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۲۲؛ یعقوبی، ۱/۱۶۲، طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۹۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۴ و ۱/۱۸۸) بدین سان، مقام خلافت، ظاهراً و عوام فریبانه به علی (ع) پیشنهاد و درواقع از آن حضرت ستانده شد. سپس، عبدالرحمن دو شرط را با عثمان در میان نهاد، وی هر دو را پذیرفت و خلافتش از سوی رئیس شورا اعلام گردید. (ابن عبدربه، ۱۹۵۳، ۴/۲۷۹؛ بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۲۲؛ یعقوبی، ۱/۱۶۲؛ طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۹۳؛ ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۴) ناگفته نماند که ابوسفیان، بزرگ خاندان اموی، با شنیدن این خبر شادی بسیار نمود و گفت این رویداد به معنای بازگشت همه امویان به موقعیت‌های از دست رفته و بازیابی همه آن چیزهایی است که زمانی از آن برخوردار بوده‌اند. وی افزود که این دستاورد را به هیچ بهایی نباید از دست داد. (اصفهانی، ۱۲۸۵، ۶/۳۳۴)

انگیزه‌های اقتصادی

پس از کشته شدن عمر، اشراف عرب خواهان بهره‌برداری از فرصت‌هایی بودند که خلیفه مقتول آنان را از آن باز داشته بود. اگر علی (ع) که مردی دادگر و به تنگدستان و زاهدان بسیار نزدیک بود، به خلافت می‌رسید، اشراف را از چنین کاری باز می‌داشت. از دیگر سوی، اگر عثمان که مردی نرم‌خو (ابن قتیبه الدینوری، ۱۹۳۷، ۱/۲۶) و نیز توانگر بود، به خلافت می‌رسید، آنان به پندار خود، توان بهره‌برداری از فرصت‌های یاد شده را می‌یافتند. بدین روی، در شورا، نمایندگان اریستوکرات‌های عرب به ریاست عبدالرحمن بن عوف، عثمان را برگزیدند. (یعقوبی، ۲/۱۶۲ و دیگر منابع) عبدالرحمن بن عوف، سعد وقاص، طلحه، زبیر و دیگر اشراف به گاه خلافت عثمان دارایی‌های کلان اندوختند. (مسعودی، ۱۳۸۵، ۲/۳۳۲؛ ابن قتیبه الدینوری، ۱/۳۳؛ یاقوت، ۲/۳۷۲، ابن عبدالبر، ۴/۱۰۴۱) بدین سان، آنچه عمر از آن می‌هراسید، یعنی گونه‌ای اریستوکراسی دینی، پدیدار گشت. (سالم، ۱۹۷۰، ۵۵۱) ناگفته نماند که عثمان قاعده عمر درباره زمین را هم نادیده انگاشت و زمین‌های بسیاری را به صورت روستا یا کشتزار در عراق و سرزمین‌های شرقی به

کارگزاران خود بخشید. (بلاذری، ۱۹۸۳، ۲۷۳؛ ماوردی، ۱۸۳) بر پایه آنچه که گذشت، افزون بر عوامل قبیله‌ای و حزبی، انگیزه‌های اقتصادی - طبقاتی نیز در گزینش عثمان نقش داشت.

بررسی یک توطئه

اکنون که دانستیم کسان بسیاری از کشته شدن عمر بهره برده‌اند، باید به حدس و گمان‌های دست داشتن آن کسان در آن توطئه نیز پرداخت. در این باره، افزون بر موارد شناخته شده‌ای چون گفتگوهای پنهانی هرمزان، ابولؤلؤ و جفینه، خنجر ابولؤلؤ که از آن مغیره بود و در دست مظنونین یاد شده دست به دست می‌گشت، (ابن الاثیر، ۱۳۳۴، ۴/۷۵-۶؛ ابن قتیبه ال-دیوری، ۲۴) دلایل سیاسی درخوری نیز یافت می‌شود: بهتر است این بررسی با به کیفر نرسیدن پسر عمر آغاز شود. عبیدالله بن عمر پس از سوء قصدی که به پدرش شد، هرمزان، جفینه نصرانی و دختر ابولؤلؤ، که گمان می‌رفت در توطئه سوء قصد دست داشته‌اند را کشت. (ابن الاثیر، ۱۹۶۵، ۳/۷۵ و دیگر منابع) خلبفه محتضر دستور بازداشت پسر خود را داد و تصمیم نهایی درباره او را به حاشین خود واگزارد. (همانجا) ولی پس از درگذشت عمر، عبیدالله از کیفر معاف گردید. (ابن کثیر ال-دمشقی، ۱۹۶۶؛ ۷/۱۴۹؛ یعقوبی، ۲/۱۶۴) این معافیت، پرسش‌ها و حتی اعتراضاتی را برانگیخت. (بلاذری، ۱۹۵۹، ۵/۲۴، طبری، ۲-۱۸۸۱، ۱/۲۷۹۶، ابن کثیر ال-دمشقی، ۷/۱۴۹) بایسته است بدانیم ابولؤلؤ پس از انجام سوء قصد، خود را نیز بی‌درنگ کشته بود (ابن الاثیر، ۱۹۶۵، ۳/۷۵) و با مرگ وی، هیچ شاهد غیراشرافی درباره توطئه‌کنندگان پشت پرده زنده نمانده بود. باری، ابن عمر می‌گفت که مردان دیگری که در کشتن پدرش دست داشته‌اند را نیز خواهد کشت. (طبری، ۱۴۰۹، ۴/۴۱) پروای کسی که از کیفری سنگین رهایی یافته بود، در به زبان آوردن چنین تهدیدی می‌تواند گویای آن باشد که به کیفر نرساندن وی گونه‌ای حق‌ال سکوت بوده است.

در بررسی حدس و گمان‌های یاد شده، نکاتی درباره شورای شش نفره را نیز باید لحاظ نمود: نخستین نکته به مناسب یا نامناسب بودن شوار باز می‌گردد. چنین شورایی باید بی‌طرف باشد. ولی، شش عضو شورا هر یک از گرایش سیاسی ویژه برخوردار بوده و بیشتر آنان داعیه خلافت نیز

داشتند. (همان، ۳۸-۵/۳۵؛ ابن الاثیر، ۱۹۶۵، ۷۵-۳/۷۱) بدین سان چنین شورایی برای انجام جان کار بزرگی مناسب نمی نمود.

و سرانجام باید به تردیدها پیرامون موافقت عمر با شورا پرداخت. درباره ماهیت شورا و نتیجه از پیش تعیین شده آن بیشتر نوشته آمد. در این جا و در این راستا باید نکته ای را افزود: به رغم یک سنت جاافتاده در آن عصر (ابن قتیبه الدینوری، ۱۹۳۷، ۱/۴۴) و با آن که عمر بر حضور بزرگان انصار در شورا تاکید بسیار نموده بود، (طبری، ۱۴۰۹، ۳۴، ۵/۱۳؛ ابن قتیبه الدینوری، ۱/۲۸) آنان به شورا راه نیافتند. به هر روی، رویکرد شورا از همان آغاز به سود یکی از دو جناح اصلی - پشتیبانان عثمان - بود و علی (ع) به حاشیه رانده شد. (همان، ۱/۲۶، ابن عبدالبر، ۳/۳۸۱) باتوجه به شناختی که از شخصیت عمر و اهداف او در دست است، آن شورا و خلافت نرم حور مردی چون عثمان هرگز با خواست وی همخوانی نداشته است. (عمار، ۱۹۷۷، ۹۵) ناگفته نماند که خلیفه دوم با بیشتر اعضای شورا میانه خوبی هم نداشت. (زهري، ۱۹۸۱، ۱۴۵؛ ابن قتیبه الدینوری، ۲/۲۶) برپایه آن چه که گذشت، دور نمی نماید که فشار بر خلیفه محضری که با شش زخم کاری از پای درآمده (طبری، ۱۴۰۹، ۵/۱۲) و تاب پابرداری در برابر آن فشار را نداشت، به تأیید وصیت نامه از سوی او انجامیده باشد. (قلقشندی، ۱۹۱۳، ۴/۴۴) با کشته شدن عمر و اجرای وصیت نامه منتسب به وی، اریستوکرات های عرب از دردسر خلیفه ای سرسخت آسوده گردیده و به آنچه می خواستند، دست یافتند.

منابع

ابن آدم القریشی (یحیی بن آدم)، الخراج، قاهرة، المكتبة السلفية، ۱۳۴۷ هـ.
ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، الجزء الاول، تحقیق، محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، داراحیاء
الکتب العربیة، ۱۹۵۹.

ابن الاثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، طهران، ۱۳۳۴ هـ.
ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵ هـ.
ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، حیدر آباد، ۱۳۲۵ هـ.

ابن حزم الأندلسي، أبو محمد علي بن احمد، جوامع السيرة و خمس رسائل أخرى، تحقيق حسان عباس - ناصر الدين الأسد، مصر، دارالمعارف، د. ت.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، المقدمة، تاريخ العبر، صححه خليل شحادة و سهيل زكار، بيروت، ١٩٨٨.

ابن رجب الحنبلي، الاستخراج في أحكام الخراج، تحقيق عبدالله الصديق، بيروت، د. ت.

ابن سعد، الطبقات الكبرى، ٩ ج، بيروت، دار صادر، ١٩٥٧، به بعد.

ابن عبدالبر، الأستيعاب في معرفة الاصحاب، تحقيق علي محمد الجاوي، القاهرة، مطبعة نهضة مصر، د. ت.

ابن عذر به، العقد الفريد، ٨ ج، تحقيق محمد سعيد العريان، القاهرة، المكتبة التجارية الكبرى، ١٩٥٣.

ابن قتيبه الدينوري، الامامة و السياسة، ج ١، القاهرة، ١٩٣٧.

ابن كثير الدمشقي، البداية و النهاية، بيروت، ١٩٦٦.

أبو عبيد، القاسم بن سلام، كتاب الاموال، تحقيق محمد خليل هراس، القاهرة، مكتبة الكليات الازهرية، ١٩٦٢.

أبو يوسف، يعقوب، كتاب الخراج، القاهرة، بي نا، ١٣٠٢ هـ

اصفهانى، ابوالفرج، الأغاني، ٢٠ ج، بولاق، ١٢٨٥ هـ

اصفهانى، حمزة بن الحسن، سنى ملوك الارض و الانبياء، بيروت، ١٩٦١، نسخه برلين و لايبزيك. بلاذرى، احمد بن يحيى، أنساب الاشراف، تحقيق الدكتور محمد حميدالله، مصر، معهد

المخطوطات بجامعة الدول العربية و دارالمعارف بمصر، ١٩٥٩.

بلاذرى، أبوالحسن، فتوح البلدان، مراجعة و التعليق، رضوان محمد رضوان، بيروت. دارالكتب العلمية، ١٩٨٣.

بيضون، ابراهيم، التوابون، الطبعة الثانية، بيروت، دارالتعارف، ١٩٧٨.

بيضون، ابراهيم، الحجاز و الدولة الاسلامية، الطبعة الاولى، بيروت، المؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزيع، ١٩٨٣.

بيضون، ابراهيم، ملامح التيارات السياسية فى القرن الاول الهجرى، بيروت، دار النهضة العربية، ۱۹۷۹.

تقى زاده، سيد حسن. تاريخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن، مجموعۀ خطابه‌ها در دانشکده معقول و منقول، تهران، بی تا.
جواد على، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، الطبعة الاولى، بيروت، دارالعلم، للملايين، ۱۹۷۰.

ذهبي، ابو عبدالله محمد، تاريخ الاسلام، قاهرة، ۱۳۶۷ هـ.
زهرى، محمد بن مسلم بن عبيدالله بن شهاب، المغازى النبوية، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دار الفكر، ۱۹۸۱.

سالم، عبدالعزيز، تاريخ الدولة العربية، بيروت، دار النهضة العربية، ۱۹۷۰.
طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الرسل و الملوك، بعناية دخويه و لايدن، يطلب من مكتبة الاسدى بطهران، ۲-۱۸۸۱.

طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، راجعه و صححه و ضبطه نخبه من العلماء، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ۱۴۰۹ هـ / ۱۹۸۹ م.

عمارة، محمد، الخلافة و نشأة الاحزاب الاسلامية، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ۱۹۷۷
قلقشندي، ابوالعباس احمد بن على، صبح الأعشى فى صناعة الانشا، ۱۴ ج، القاهرة، المطبعة الاميرية، ۱۹۱۳.

ماوردى، الاحكام السلطانية و الولايات المدنية، مصر، المطبعة المحمودية التجارية، د. ت.
مسعودى، على بن حسين، كتاب التنبية و الاشراف، ليدن، ۱۸۹۴.
مسعودى، على بن حسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، ۴ ج، يوسف اسعد داغر، الطبعة الاولى، بيروت، دارالاندلس، ۱۳۸۵ هـ، ۱۹۶۵ م.

منقرى، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، قاهرة، ۱۳۶۵ هـ.
ياقوت، شهاب الدين، معجم البلدان، بيروت، ۱۹۵۵.

یعقوبی، ابن واضح، تاریخ الیعقوبی، ۲ ج، بیروت، دار صادر، د. ت.

Covensky, Milton, The Ancient Near Eastern Tradition, New York and London. HARPER & Row, 1966.

Hodgson, Marshall, The Venture of Islam, V. 1. Chicago and London. The University of Chicago Press, 1974.

Jafari. S. Husain, The Origins and Early Development of Shia Islam. Second published, (Qom, Ansariyan. 1989).

Shaban, M. A., Islamic History, V.1. Great Britain. Cambridge, 1994.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی